

تحلیل نظری نقش دولت اسلامی در قبال زکات .

محمد مهدی عسگری*

چکیده: فرضیه این تحقیق آن است که زکات، متعلق به حاکم اسلامی است. پس از زمان حضرت رسول (ﷺ) و امیر مؤمنان (رضی الله عنه)، متولی امر زکات ائمه (رضی الله عنهم) بودند که به دلیل نداشتن حکومت، زکات می‌بایستی با اجازه آنها ادا می‌شد. در زمان غیبت، فقیه مأمون از امامیه از باب نیابت عامه، متصدی این مسند است. در فقه شیعه، دو نظریه اساسی به چشم می‌خورد:

۱. وجوب ادای زکات به پیامبر (ﷺ)، امام (رضی الله عنه)، نواب امام و فقهای مأمون: شیخ مفید، ابوالصلاح، شیخ طوسی در تهذیب، صاحب دعائم الاسلام، صاحب جواهر و آقای منتظری بر این نظرند.
۲. جواز تولی فرد در زمان غیبت: شیخ در خلاف، محقق، علامه و شیخ انصاری از طرفداران این نظریه‌اند.

در فقه اهل سنت نیز دو نظریه عمده وجود دارد:

۱. وجوب پرداخت زکات اموال ظاهری به امام: حنفیه، شافعیه و ابوحنیفه بر این نظرند.
۲. وجوب به طور مطلق (اموال ظاهری و باطنی): مالکیه، شعبی، ابورزین، فخر رازی، کمال‌الدین همام، قرضاوی و نیز زیدیه بر این رأیند.

با استعانت از آیه تشریح زکات، سیره عملی حضرت رسول (ﷺ) و امیر مؤمنان (رضی الله عنه)، دلایل مربوط به نیابت عامه فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت، وجود اصناف «عاملین علیها» و «مؤلفه قلوبهم» در مصارف زکات و برخی روایات، نظریه منتخب عبارت از وجوب تولی زکات، به وسیله فقیه جامع‌الشرایط خواهد بود.

در این مقاله با ارائه آیات و روایات مورد استناد در نظریات فوق‌الذکر و نیز بیان فشرده‌ای از آرای فقهای شیعه و اهل سنت، نظریه منتخب در قالب نتیجه‌گیری ارائه می‌شود.

واژه‌های کلیدی: زکات، وظائف دولت اسلامی، فقه الزکات، توزیع زکات

* عضو هیأت علمی و معاون آموزشی دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق (رضی الله عنه)

۱. آیات

۱. «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكيتهم بها و صلّ عليهم ان صلواتك سكن لهم و الله سميع عليم» (توبه / ۱۰۳)
۲. «انما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و في الرقاب و الغارمين و في سبيل الله و ابن السبيل فريضة من الله و الله عليم حكيم» (توبه / ۶۰)
۳. «و اتوا الزكاة» (بقره / ۲۷۷)
۴. «و لا تركنوا الى الذين ظلموا» (هود / ۱۱۳)
۵. «و في اموالهم حق للسائل و المحروم» (ذاريات / ۱۸)
۶. «لا ينال عهدى الظالمين» (بقره / ۱۲۴)

۲. روایات شیعه

۱. محمد بن یعقوب از ابوالعباس کوفی از محمد بن عیسی، از ابو علی بن راشد از حضرت عسگری علیه السلام نقل: «قال: سألته علیه السلام عن الفطرة لمن هي؟ قال: للامام، قال: فقلت: أفأخبر اصحابي؟ قال: نعم، من أردت أن تطهره منهم، و قال: لا بأس بأن يعطى و يحمل ثمن ذلك ورقاً» (طوسی، ۱۴۱۷ ق، الف، ج ۱، باب وجوب اخراج الزكاة الى الامام).
۲. محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر، از ایوب بن نوح: «قال: كتبت الى أبي الحسن علیه السلام ان قوماً يسألوني عن الفطرة، و يسألوني أن يجعلوا قيمتها اليك و قد بعث اليك هذا الرجل عام اول و سألتني أن أسألك فنسيت ذلك، و قد بعث اليك العام عن كل رأس من عياله بدرهم عن قيمة تسعة ارطال تمر بدرهم فأريك، جعلني الله فداك في ذلك؟ فكتب علیه السلام: الفطرة قد كثر السؤال عنها و أنا أكره كلما أدى الى الشهرة، فاقطعوا ذكر ذلك، فاقبض ممن دفع لها و أمسك عن من لم يدفع» (طوسی، ۱۴۱۷ ق، الف، ج ۱، باب وجوب اخراج الزكاة الى الامام، ح ۲).

۳. محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از بنان بن محمد، از برادرش عبدالله بن محمد، از محمد بن اسماعیل: «قال بعثت الی ابي الحسن الرضا (علیه السلام) بدرهم لی و لغيری و کتبت الیه أخیره أنه من فطرة العیال، فکتب بخطه: قبضت و قبلت» (طوسی، ۱۴۱۷ ق، الف، ج ۱، باب وجوب اخراج الزکاة الی الامام، ح ۳).

۴. محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسحق بن عمار: «عن ابي عبدالله (علیه السلام) فی قول الله - عز و جل - : «و ان تحفوها و تزوتوها الفقراء فهو خیر لکم» فقال: هی سوی الزکاة، فان الزکاة علانية غیر سر» (طوسی ۱۴۱۷ ق، الف، ج ۱، باب من الزیادات فی الزکاة، ح ۳۲).

۵. صاحب دعائم الاسلام از حضرت صادق (علیه السلام): «یجیر الامام الناس علی أخذ الزکاة من أموالهم، لان الله - عز و جل - قال: خذ من أموالهم صدقة» (تمیمی مغربی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۳۱۱).

۶. محمد بن یعقوب از گروهی از اصحاب، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطین، از برادرش حسین، از علی بن یقطین، که می گوید: «سألت أبا الحسن (علیه السلام) عن یلی صدقة العشر (علی) من لابس به، فقال: ان كان ثقة فمره أن يضعها فی مواضعها، و ان لم یکن ثقة فخذها انت و وضعها فی مواضعها» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۳۵، ح ۱).

۷. محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از ابو عبدالله (علیه السلام): «فی الرجل یعطی غیره الدرهم یقسمها، قال: یجری له مثل ما یجری للمعطی و لا ینقص المعطى من أجره شیئاً» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۳۵، ح ۲).

۸. محمد بن یعقوب از گروهی از اصحاب، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از صالح بن رزین، از شهاب بن عبدربه، در حدیثی نقل می کند: «قال: قلت لابی عبدالله (علیه السلام) انی اذا وجبت زکاتی أخرجتها فادفع منها الی من أثق به یقسمها، قال: نعم لابس بذلك أما انه احد المعطین» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۳۵، ح ۴).

۹. محمد بن علی بن حسین نسبت می‌دهد به اسماعیل بن جابر، که می‌گوید: «قلت لابی عبدالله علیه السلام»: «یحمل للرجل أن يأخذ الزكاة و هو لا يحتاج إليها فیتصدق بها؟ قال: نعم» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۳۵، ح ۵).

۱۰. محمد بن حسن نسبت می‌دهد به سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، که می‌گوید: «بعثت الی الرضا علیه السلام» بدنانیر من قبل بعض أهلی، و کتبت الیه أخیره أن فیها زکاة خمسة و سبعین، و الباقی صلة، فکتب بخطه: قبضت، و بعثت الیه بدنانیز لی و لغیری، و کتبت الیه انها من فطرة العیال، فکتب بخطه: قبضت» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۳۵، ح ۶).

۱۱. محمد بن علی بن حسین در *علائل*، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از حسن بن علی کوفی، از عبدالله بن مغیره، از سفیان بن عبدالمؤمن انصاری، از عمر بن شمر، از جابر: «أقبل رجل الی ابي جعفر علیه السلام» و أنا حاضر فقال: رحمك الله قبض منی هذه الخمس مائة درهم فضعها فی مواضعها، فانها زکاة مالی، فقال ابو جعفر علیه السلام: بل خذها أنت فضعها فی جيرانك و الأیتام و المساکین و فی اخوانك من المسلمین، انما یکون هذا اذا قام قائمنا فانه یقسم بالسویه و یعدل فی خلق الرحمان البر منهم و الفاجر...» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۳۶، ح ۱).

۱۲. محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السلام: «فی قوله تعالی: «انما الصدقات للفقراء...» الی أن قال: و كلما فرض الله عليك فاعلانه أفضل من اسراره، و كلما كان تطوعاً فاسراره أفضل من اعلانه، و لو أن رجلاً یحمل زکاة ما له علی عاتقه فقسّمها علانية كان ذلك حسناً جميلاً» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۵۴، ح ۱).

۱۳. محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، که می‌گوید: «سألت أبا عبدالله علیه السلام» عن المشور التي تؤخذ من الرجل: أیحتسب بها من زکاته؟ قال: نعم أن شاء» (حرعاملی، ۱۳۸۷ ق، باب ۲۰، ح ۱).

۱۴. محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از عیص بن قاسم، از حضرت صادق (ع)؛ «فی الزکاة قال: ما أخذوا منکم بنو أمیه فاحتسبوا به، و لا تعطوهم شیئاً ما استطعتم فان المال لا یبقی علی هذا ان یرکیه مرتین» (حرعاملی، ۱۳۸۷، ق، باب ۲۰، ح ۳).

۱۵. صاحب دعائم از حضرت صادق (ع)، از پدرش، از پدرانش (ع)، از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که آن حضرت نهی فرمودند که شخص، زکات مال خود را از امامش پنهان کند و فرمودند: «اخفاء ذلك من النفاق» (نوری طبرسی، ۱۴۰۷، ق، باب ۲۰، ح ۱).

۱۶. سلیم بن قیس در کتابش از امیرالمؤمنان (ع) نقل می‌کند، که فرمودند: «الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم أو یقتل ضالاکان او مهتدیان مظلوماً کان أو ظالماً حلال الدم أو حرام الدم أن لا یعملوا عملاً و لا یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یدبوا بشیء قبل أن یختاروا لأنفسهم اماماً عقیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاء و السنة یجمع أمرهم و یحکم بینهم و یأخذ للمظلوم من الظالم حقه و یحفظ أطرافهم و یمی فیسهم و یتیم حجتهم و یمی صدقاتهم» (نوری طبرسی، ۱۴۰۷، ق، باب ۳۰، ح ۲).

۱۷. محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حسین، از عمر بن حنظله که می‌گوید: «سألت أبا عبدالله (ع) عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین أو میراث فتحا کما الی السلطان و الی القضاة یحکم ذلك؟ قال: من تحاکم الیهم فی حق أو باطل فانما تحاکم الی الطاغوت و ما یحکم له فانما یأخذ سحتاً و ان کان حقاً ثابتاً له، لانه أخذہ بحکم الطاغوت و ما امر الله أن یکفر به، قال الله تعالی: «یریدون أن یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به» قلت: کیف یصنعان؟ قال: ینظران من کان منکم ممن قدری حیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فانما استخف بحکم الله و علینا رد، و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشک بالله» (حرعاملی، ۱۳۸۷، ق، کتاب القضاء، باب ۱۱، ح ۱).

۱۸. در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه، از محمد بن محمد بن عصام، از محمد بن یعقوب، از اسحاق بن یعقوب، که می‌گوید: «سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ

عن مسائل أشكلت علي، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (ع): أما ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك الى أن قال: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا، فانهم حجتي عليكم و أنا حجة الله و اما محمد بن عثمان العمري فرضى الله عنسه و عن أبيه من قبل، فانه ثقى و كتابه كتابي» (حرعاملى، ۱۳۸۷ ق، كتاب القضاء، باب ۱۱، ح ۹).

۱۹. محمد بن يعقوب از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان: «سمعت أبا عبدالله (ع) يقول: باع أبى من هشام بن عبدالمك أَرْضاً بكذا وكذا ألف دينار و اشترط عليه زكاة ذلك المال عشر سنين، و انما فعل ذلك لان هشاماً كان هو الوالى» (حرعاملى، ۱۳۸۷ ق، ابواب زكات طلا و نقره، باب ۱۸، ح ۱).

۲۰. محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم، از ابن أبى عمير، از حماد، از حلبى، از حضرت صادق (ع)، كه فرمودند: «باع أبى أرضاً من سليمان بن عبدالمك بمال فاشترط فى بيعه أن يزكى هذا المال من عنده ست سنين» (حرعاملى، ۱۳۸۷ ق، ابواب زكات طلا و نقره، باب ۱۸، ح ۲).

۳. روایات اهل سنت

۱. ابو عبید، ترمذی و دارقطنی روایت کرده‌اند: «أن النبي (ص) بعث عمر ساعياً على الصدقة، فأتى العباس يسأله صدقة ماله، فقال: قد عجلت لرسول الله (ص) صدقة سنتين، فرفعه عمر الى النبي (ص) فقال (ص): صدق عمى، قد تعجلنا منه صدقة سنتين» (ابو عبید، ص ۵۸۹).

۲. احمد نقل می‌کند: «أن النبي (ص) بعث سماته لجمع الزكاة فقال بعض اللامزين: منع ابن جميل، و خالد بن وليد و العباس بن عبدالمطلب، فخطب رسول الله (ص) فكذب عن اثنين: عن العباس و خالد، و صدق على ابن جميل و مما قاله (ص): «أنهم يظلمون خالدا، ان خالداً احتبس ادراعه و أعتده فى سبيل الله» و اما العباس عم رسول الله (ص) فهى عليه و مثلها معها» (شوکانى، ج ۴، ص ۱۴۹).

۳. ابو داوود و ديگران نقل کرده‌اند، كه حضرت رسول (ص) فرمودند: «هاتوا ربع العشور، من كل اربعين درهماً درهم...» (معالم السنن، ج ۲، ص ۱۸۸).

۴. از سهیل بن ابی صالح، نقل شده است که می‌گوید: «أُتیت سعد بن أبی وقاص فقلت: عندی مال، و أريد أن أخرج زكاته و هؤلاء القوم علی ما ترى، فما تأمرنی؟ فقال: ادفعها اليهم، فأُتیت ابن عمر، فقال مثل ذلك، فأُتیت أباهريره، فقال مثل ذلك فأُتیت أباسعید فقال مثل ذلك» (ابن قدامه، ج ۲، ص ۶۴۲).

۵. ابو یوسف از ابوبکر نقل می‌کند، که گفته است: «لو منعونی عقلاً بما أعطوه لرسول الله ﷺ لجاهدتهم» (قاضی، ۱۳۹۹ ق).

۶. از ابن عمر نقل شده است: «ادفعوا صدقاتکم الی من ولاه الله امرکم، فمن یر فلنفسه، و من أثم فعلیها» (قرضاوی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲).

۷. از ابوداود: «أن النبی بعث أبامسعود ساعياً» (قرضاوی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲).

۸. صحیحین از ابن عباس نقل کرده‌اند که وقتی پیامبر ﷺ معاذ را به سوی یمن اعزام کردند، به وی فرمودند: «أعلمهم أن الله افترض علیهم فی أموالهم صدقة، تؤخذ من أغنیاءهم، فترد علی فقراءهم فان هم أطاعوك لذلك، فأیاك و کرائم أموالهم، و اتق دعوة المظلوم فانه لیس بیننا و بین الله حجاب» (قرضاوی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲).

۹. مسلم در صحیح خود از جریر بن عبدالله نقل می‌کند: «ان اناساً من المصدقین یأتونا فیظلموننا. فقال: رسول الله ﷺ: أرضوا مصدقکم»

۱۰. ابوداود از جابر بن عتیک، از حضرت رسول ﷺ نقل می‌کند، که فرمودند: «سیأتیکم ركب مبغضون، فاذا أتوکم فرحبواهم، و خلوا بینهم و بین ما یتنغون فان عدلوا فلا تُنفسهم، و ان ظلما فعلیها، فان تمام زکاتکم رضاهم، و لیدعولکم» (شوکانی، ج ۴، ص ۱۵۵)

۱۱. احمد از انس نقل می‌کند: «ان رجلاً قال لرسول الله ﷺ: اذا أدیت الزکاة الی رسولک فقد برئت منها الی الله و رسوله؟ قال: نعم اذا أدیتها الی رسولی فقد برئت منها الی الله و رسوله و لك أجرها، و اعثها علی من بد لها» (شوکانی، ج ۴، ص ۱۵۵).

۱۲. از ابن عمر نقل شده است: «اربعة الى السلطان، الزكاة و الجمعة و الفیء و الحدود. و أنه قيل له: ان السلطان يستأثر بالزكاة فقال: ما أنتم وذاك؟ أرايتم لصوصاً فقطعتم بعضهم و تركتم بعضهم، أكنتم مصيبين؟ قالوا: لا، قال: فلو دفعتم الى السلطان فقطع بعضهم و ترك بعضهم، أكان عليكم من ذلك شيء؟ قالوا: لا، قال: فلم؟ قالوا: لانا قد فعلنا ما كان علينا أن نفعله من دفعه الى السلطان، و ما فعلوا فهو عليه، قال: صدقتم فهكذا تجرى الأمور» (تمیمی مغربی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱).

۱۳. «روایت کرده‌اند که مروان، عامل صدقه را به سوی سعد بن مالک فرستاد و به او پیام داد که زکات مالت را به نزد من بفرست. سعد به فرستاده مروان گفت: این کار را نمی‌کنم. با این زکات، قصرها و بندگان خریداری می‌کنید. پس، وقتی فرستاده برگشت، سعد این‌گونه با خودش محاجه می‌کرد و می‌گفت: ای سعد تو را به این کارها چه کار؟ آنها بر کاری و تو بر کاری مسئول شده‌ای. آنچه تو کنی علیه خودت خواهد بود، و آنچه آنها کنند بر عهده آنهاست. پس، فرمان داد تا فرستاده را برگردانند و مبلغ ۵۰۰ یا ۷۰۰ دینار به او داد (تمیمی مغربی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱).

۱۴. خیار بن سلمه نقل می‌کند، که به ابن عمر می‌گوید: «یحییء مصدق ابن الزبیر فیأخذ منی صدقة مالی و یحییئنی مصدق نعمة فیأخذ منی. فقال: لأیهما أعطیت أجزأ عنک» (ماوردی، ۱۴۰۶ ق).

۱۵. ابوعلی طبری، این روایت را از قول حضرت رسول (ﷺ) نقل می‌کند: «سیکون بعدی امور تنکرونها فقالوا: ما نضع، فقال: أدواحقهم و اسئلوا الله حقکم» (حلی، تذکرة الفقهاء).

۱۶. مسلم و ترمذی از وائل بن حجر نقل کرده‌اند: «سمعت رسول الله (ﷺ) و رجل یسألہ، فقال: أرايت ان كان علينا أمراء ینعوننا حقنا و یسألوننا حقهم؟ فقال: اسمعوا و اطیعوا، فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم» (قرضاوی، ۱۴۱۳ ق).

۴. نظریات فقهای شیعه

شیخ مفید در مقنعه با تمسک به آیه (۱)، وجوب حمل زکات را به پیامبر (ص) و سپس خلیفه آن حضرت، و در زمان غیبت به سفرای آن حضرت از خواص شیعه و سپس فقهای مأمون بیان می‌دارد؛ زیرا فقیه نسبت به مواضع زکات، از غیر ایشان آگاهتر است.

ابوالصلاح در کتاب *الکافی فی الفقه* نیز می‌گوید: واجب است بر هر کس که وجوب زکات، فطره، خمس یا انفال بر او متعین شده، که اموالی را که بر وی واجب شده است، خارج کند. و آن را به سلطان اسلام که از طرف خداوند منصوب شده یا به کسی که امام (علیه السلام) از شیعه خود برای قبض آن منصوب کرده است تا آن را در جایگاه خود قرار دهد، تحویل دهد. پس اگر این دو امر امکان نداشت، پس به فقیه امین بدهد. پس اگر متعذر بود و مکلف ترجیح داد که خود متولی این امر شود، آنگاه مستحق زکات و فطره فقیر مؤمن است.

ابن براج نیز در حالت ظهور امام، ادای زکات به ایشان را واجب می‌داند تا در بین مستحقان آن توزیع نماید. اما برخلاف مفید و ابوالصلاح، ایشان در زمان غیبت امام (علیه السلام) برای کسی که زکات بر وی واجب شده است، جایز می‌داند که خودش در بین پنج صنف: فقیر، مسکین، بدهکار، رقاب و ابن سبیل، توزیع کند.

سید مرتضی در *انتصار*، بر این نظرست که افضل و اولی اخراج زکات خصوصاً در اموال ظاهری مانند احشام و غلات، به امام یا خلفای ایشان که از طرف معظم له نیابت دارند، می‌باشد. پس اگر وجود امام یا خلفای ایشان در دسترس نبود، روایت شده است که اخراج زکات به فقهای امین صورت گیرد تا این اموال را در جایگاههای خود قرار دهند. پس اگر خود فرد در حالت فقدان امام یا نواب ایشان، متولی اخراج زکات شد جایز است.

شیخ طوسی در *تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه* در بابی با عنوان: «باب وجوب اخراج زکات به امام» پس از بیان کلام شیخ مفید در مقنعه، احادیث (۱، ۲ و ۳) را ذکر می‌کند. پس، به نظر می‌رسد که ایشان نیز در این کتاب، قائل به وجوب تحویل زکات به امام (علیه السلام) و نیز فقهای جامع الشرائط است.

اما شیخ در *نهایه*، نظریه‌اش را این گونه مطرح می‌کند: اگر امام حاضر باشد یا کسی که امام نصب کرده است حاصل باشد، واجب است زکات به وی تحویل داده شود و به سوی او حمل شود تا بین اصناف هشت‌گانه براساس آنچه خود مصلحت می‌داند، تقسیم کند. و لازم نیست که برای هر صنفی، جزئی از هشت قسمت را قرار دهد؛ بلکه برخی را بر دیگران ترجیح دهد، اگر طائفه‌ای از آنها نسبت به دیگران بیشتر باشد. ولی اگر امام حاضر نبود و نیز منصوب ایشان هم نبود، زکات به پنج قسمت می‌شود و سهم مؤلفه، ساعات و جهاد ساقط می‌شود. و وقتی مستحق پیدا نکرد، بایستی منتظر بماند. و اگر در بلد خودش نبود، اشکالی ندارد و به سایر بلاد بفرستد. و اگر زکات در راه از بین رفت، از او قبول شده است.

در مبسوط، شیخ طوسی اموال را بر دو نوع: ظاهری و باطنی تقسیم می‌کند. اموال ظاهری شامل: انعام ثلاثه و غلات چهارگانه، و اموال باطنی شامل: نقدین و مال التجاره است. نظر ایشان درباره اموال باطنی، آن است که مالک مخیر است که به امام یا نائب او بدهد یا بین خود مستحقان توزیع کند. شیخ مدعی است که در این حکم خلاف نیست. اما در خصوص اموال ظاهری، افضل ادای زکات به امام است، اگر طلب نکند. و اگر خود فرد هم تولیت توزیع را بر عهده گیرد، مجزی است. اما اگر امام طلب کرد، واجب است به ایشان بدهد؛ و اگر خود توزیع کرد، مجزی نیست. از نظر شیخ، بر امام است که هر سال کارگزار زکات را به سوی صاحبان اموال برای جمع‌آوری صدقات بفرستد، و او جایز نیست این کار را ترک کند؛ زیرا حضرت رسول (ﷺ) هر سال آنان را می‌فرستادند.

شیخ در خلاف (مسئله ۵۹)، تولی فرد در توزیع زکات اموال باطنی و ظاهری را جایز می‌داند. لکن در اموال ظاهری، افضل پرداخت زکات به امام است. پس اگر خود هم تفریق کرد، مجزی است. ایشان دلیل شیعه برای این نظریه را، به ترتیب زیر بیان می‌کند:

۱. هر آیه‌ای که مقتضی امر به دادن زکات است؛ مثل: «اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة» و «و

یؤتون الزکاة»، شامل این جواز می‌شود؛ چرا که عام است و تخصیص آنها با دلیل مجاز نیست.

۲. این نظریه منافاتی با آیه (۱) ندارد، زیرا ما می‌گوییم وقتی امام زکات را طلب کردند، واجب است آن را به ایشان بدهیم. و اگر امام طلب نکردند و خودش داد، مجزی است:

در جای دیگری از این کتاب، شیخ حمل زکات اموال ظاهری و باطنی به امام را مستحب می‌داند. اما اگر خود فرد هم تقسیم کند، عمل وی مجزی است. در اینجا، شیخ دلایل شیعه بر این قول را این گونه ارائه کرده است.

۱. اجماع شیعه

۲. اخبار شیعه

۳. قرآن: آیه (۱) دلالت بر مدعای ما دارد. و امام، قائم مقام حضرت رسول (ﷺ) در امر اخذ و تقسیم زکوات است.

ابن زهره در غنیه، حمل زکات به امام (ﷺ) را واجب می‌داند تا ایشان زکات را در مواضع خود قرار دهد. و نیز، تحویل زکات به منصوب از جانب امام (ﷺ) هم واجب است. اما اگر این دو نبودند و فرد خودش مستحقان را می‌شناخت، تحویل زکات را از جانب وی مجاز می‌داند. اما اگر عارف به مستحقان نبود، بایستی به فقیه مأمون از اهل حق زکات را تحویل بدهد تا

تولی اخراج زکات را برعهده گیرد. از نظر ابن‌زهره برای فردی جز امام و منصوب ایشان، صرف چیزی از زکات به مؤلفه، عاملان و جهاد جایز نیست.

محقق در مختصر، دفع زکات به امام را در صورت طلب ایشان واجب می‌داند. اما اگر خود مالک به اخراج مبادرت ورزید، از نظر وی مقبول است. اما، وی ادای زکات به امام و در فقدان ایشان به فقیه مأمون از امامیه را، مستحب می‌دانند؛ زیرا او نسبت به مواقع زکات بصیرتر است. و نیز در شرائع، سه گروه: مالک، امام و عامل را متولی اخراج زکات می‌داند. مالک می‌تواند تفریق آنچه را بر وی واجب است، شخصاً انجام دهد و نیز به وکیل خود بسپارد. اولویت، حمل زکات به امام است. و استحباب مؤکد، در خصوص اموال ظاهری مانند مواشی و غلات است. اگر امام طلب کردند، واجب است زکات بدیشان داده شود. بر امام واجب است که عاملی را برای دریافت صدقات نصب کند. و واجب است که به هنگام مطالبه ساعی، زکات بدیشان داده شود. اگر امام موجود نبودند، به فقیه مأمون از امامیه تحویل می‌شود؛ چرا که او به مواقع زکات آگاهتر است. بهتر آن است که زکات، بر اصناف تقسیم شود.

علامه نیز در قواعد، قولی همانند محقق دارد، و دفع زکات را در زمان غیبت به فقیه مأمون مستحب می‌داند. اما در تذکره، وی ضمن یک بحث استدلالی به تبیین نظریه خویش، و رد نظریه مخالفان می‌پردازد. وی تولی اخراج زکات از سوی مالک را در کلیه اموال، چه ظاهری و چه باطنی، مجاز می‌داند؛ اگر چه در اموال ظاهری تحویل زکات به امام (فقیر) یا ساعی را برای تفریق، افضل می‌داند. علامه بر این باور است که این حکم فقهای شیعه است؛ و حسن، مکحول، سعید بن جبیر، میمون بن مهران، ثوری، طاووس، عطاء، شعبی، نخعی، احمد و شافعی در یکی از دو قولش، بر این رأی هستند. وی دلایل شیعه برای این نظریه را به ترتیب ذیل بیان می‌کند:

۱. زکات، حقی برای اهل سهام است. پس، جایز است که به آنان دفع شود؛ همانند دیگر حقوق، مثل دین وقتی به مالکش داده می‌شود.

۲. زکات اموال، یکی از دو نوع زکات است. پس، شبیه دیگری (فطره) است.

۳. قول حضرت صادق به ابوبصیر (ح ۱۲)

سپس، علامه نظریه مقابل را مطرح می‌کند، و بدان جواب می‌دهد. مالک، ابوحنیفه و شافعی در یکی از دو قولش، بر این نظرند که: اموال ظاهری را فقط امام تفریق می‌کند. دلایل این نظریه عبارتند از:

۱. آیه (۱)

۲. ابوبکر از مردم مطالبه زکات کرد، و با آنان مقاتله نمود. صحابه با وی در این رأی، موافقت کردند (ح ۲۵)

۳. آنچه به حکم ولایت برای امام قبض آن وجود دارد، دفع آن به مولی علیه همانند یتیم- جایز نیست.

جواب علامه در این خصوص، به قرار ذیل است:

۱. در خصوص آیه، این آیه برای اخذ زکات از سوی امام است. و در این، خلافاً نیست.

۲. مطالبه ابوبکر، به خاطر منع پرداخت از سوی آنان بود. و لذا، اگر این حق را ادا کرده بودند و زکات را به مستحقان داده بودند، با آنان قتال نمی‌کرد.

۳. امام تنها به حکم ولایت و نیابت از مستحق زکات، آن را مطالبه می‌کند. پس، اگر خود فرد زکات را به مستحقان بدهد، جایز است؛ زیرا مستحقان خود اهل رشدند. پس، دفع به آنان جایز است؛ به خلاف یتیم.

وی در مختلف در مسئله (۸۰)، ادای زکات به امام و نایب ایشان را ابتدائاً مستحب، و در صورت طلب، واجب می‌داند. وی دلایل نظریه خود را به شرح ذیل تبیین می‌کند:

۱. اصل، عدم وجوب است.

۲. اخراج زکات از سوی فرد، دفع مال به مستحق آن است. پس، تکلیف از عهده او برداشته می‌شود.

۳. امتثال امر موجود در آیه (۳) را کرده است. پس، تکلیف ساقط است.

۴. آیه (۴) نیز دلالت بر مدعای ما دارد.

وی دلیل قائلان بر وجوب دفع ابتدایی را آیه (۱) ذکر می‌کند؛ با این بیان که امر، برای وجوب است. و وجوب اخذ، لازمه اش وجوب دفع است.

جواب علامه این است که بعد از تسلیم اینکه امر برای وجوب است، این آیه دلالت بر وجوب دریافت از سوی حضرت رسول (ﷺ) دارد وقتی به او زکات می‌دهند. و این، مستلزم آن نیست که واجب باشد به ایشان زکات را دفع کنیم.

سپس در مسئله (۸۱)، تفریق مالک در صورت طلب امام را مطرح می‌کند. وی با بیان نظریه شیخ مبنی بر اینکه در این حالت فعل مکلف مجزی نیست، می‌گوید؛ و این چیزی است که اقتضای قول تمامی کسانی است که قائل به وجوب دفع بدون طلب هستند.

نظر علامه نیز موافق نظر شیخ است؛ بدین بیان که، زکات عبادت است. و در این حالت، این عبادت را بر وجهی از آن که از نظر شرع مطلوب بوده، به جا نیاورده، پس تکلیف باقی است. اما اینکه عبادت است، معلوم است. و اینکه به شکل مطلوب به جا نیاورده، به خاطر اجماع بر وجوب دفع به امام در صورت طلب است. پس اگر خود توزیع کند، کفایت نمی‌کند. نظر مخالفان قائلان به جواز اخراج در صورت طلب، آن است که فرد مالی را به مستحق داده، پس تکلیف از عهده وی خارج است. جواب آن است که زمانی از عهده خارج است، که به نحو مطلوب بپردازد.

شهید در روضه دفع زکات به امام یا ساعی را در صورت طلب امام واجب می‌داند. اما، وجوب دفع را به فقیه شرعی در حال غیبت در صورت طلب بدین دلیل که: نایب امام همانند ساعی بلکه قوی‌تر است، و اگر مالک خود تفریق کند، مجزی نیست؛ چرا که نهی وجود دارد که مفسد عبادات است، قول ضعیف می‌داند. او این قول را به مفید و تقی نسبت می‌دهد، به خاطر آیه (۱)؛ چرا که ایجاب بر پیامبر (ص) مستلزم ایجاب بر ائمه و نواب است، و نایب همانند منسوب می‌باشد. از نظر شهید، دفع ابتدایی به امام و فقیه بنا بر قول اشهر، مستحب است.

اما در مسالک ضمن اشاره به قول مفید در مقننه، ابوالصلاح در کافی و ابن‌براج در مهذب مبنی بر وجوب دفع ابتدایی زکات به امام، دلیل آنان بر این فتوا را این گونه مطرح کرده است: دلیل آنها، آیه (۱) است؛ با این تقریر که ایجاب بر امام، مستلزم ایجاب بر مردم است. و دفع زکات به ساعی را هم واجب کرده‌اند و با تعذر امام و ساعی، دفع زکات به فقیه مأمون واجب است. اما نظر ایشان مطابق مشهور، استحباب است. وی برای این نظریه، این گونه استدلال می‌کند:

۱. فقیه به مواقع زکات آگاه‌تر است.

۲. قول امام صادق (علیه السلام): صحیحۃ ابی بصیر (ح ۱۲).

۳. آیه (۴)، شامل زکات واجب می‌شود. پس، دلالت بر قول مشهور دارد.

شهید مراد از «فقیه» را - وقتی بر وجه ولایت اطلاق می‌شود - جامع شرایط فتوا می‌داند. مراد از «مأمون» نیز کسی است که برای اخذ حقوق، متوسل به حیل شرعی نمی‌شود؛ چرا که اگر چه این امر جایز است، ولی نقص در همت وی محسوب می‌شود و پائین آمدن مرتبه وی است، چرا که ایشان برای مصالح عامه منصوب شده‌اند و در این کار اضرار به مسلمانان است. هر کسی

که دفع زکات را ابتدائاً به امام واجب نموده، دفع آن را در زمان غیبت به فقیه مأمون واجب کرده است.

صاحب *دعائم الاسلام* ضمن بیان احادیثی، از جمله (۵، ۳۲ و ۳۳)، و نیز استناد به رأی افرادی نظیر: حسن بصری، عامر شعبی، ابراهیم نخعی، سعید بن جبیر، اوزاعی، شافعی و ابو ثور، مبنی بر وجوب دفع زکات به امام و اینکه دفع زکات از سوی خود فرد مجزی نمی‌باشد، قائل به وجوب دفع زکات در اموال ظاهری و باطنی به امام المسلمین است. و لذا، رأی ابو عبید را رد می‌کند و می‌گوید: این تحکم است. و خدا و رسولش (بین اموال ظاهری و باطنی) تفریق نکرده‌اند.

محمد حسن نجفی در جواهر، به وجوب دفع زکات به فقیه مأمون از امامیه، در حالت دسترسی نداشتن به امام، قائل شده است؛ چراکه وی به مواقع زکات بینا تر است. او نصب عامل برای دریافت صدقات را واجب می‌داند، زیرا:

۱. وجوب تأسی به فعل حضرت رسول (ﷺ)

۲. اقتضای قاعده لطف برای اجازه ندادن به مکلفان برای اخراج و انتقال اموال؛ چرا که اغلب مستلزم هزینه بالایی است و این ممکن است آنان را از عبادت و طاعت دور کند و به معصیت نزدیک گرداند.

۳. قاعده مراعات ولی مصالح مولی علیهم

۴. قاعده عدم مفسده: مفسده بر فقرا با ترک عامل

و خود سعی نمی‌تواند بدون اذن امام، اموال را تقسیم کند؛ چرا که او نوعی وکالت و ولایت دارد که فقط منحصر در موضع مأذون از سوی موکل است.

کاشف الغطاء بر این نظر است که برای مالک یا ولی او، اخراج زکات جایز است و واجب

نیست که به امام یا نایب خاص وی در صورت عدم طلب، بدهد. و واجب نیست که در زمان غیبت، به فقیه جامع‌الشرائط زکات داده شود؛ چه طلب کنند و چه طلب نکنند. البته، مستحب است که زکات به امام یا نایب خاص و عام وی داده شود.

شیخ انصاری در کتاب *الزکاة* خود ضمن بیان نظریه مفید در مقنعه و حلبی در کافیه مبنی

بر وجوب دفع زکات به امام در زمان حضور و به بقیه در زمان غیبت، و نیز بیان نظریه ابن زهره

در غنیه و قاضی در *المهذب البارع*، مبنی بر اقتصار بر وجوب دفع تنها در زمان حضور امام، با

توجه به اطلاق اخبار زیادی که دلالت بر جواز دفع زکات از سوی مالک دارد، خصوصاً

حدیث (۱۱) که در آن مالک امر به اخراج شده است، رأی خود را دالّ بر جواز اخراج از سوی مالک بیان می‌دارد. اما، وی، دفع زکات به امام (علیه السلام) و فقیه در زمان غیبت را مستحب می‌داند، بدلیل:

۱. فتوای گروهی از فقهای شیعه

۲. ایشان به مواضع زکات آگاهترند.

سپس استدلال شیخ مفید را مطرح، و به آن اشکال می‌کند.

استدلال شیخ مفید این است: در آیه (۱) وجوب اخذ، مستلزم وجوب دفع است.

جواب شیخ انصاری بدین قرار است:

۱. وجوب اخذ، مستلزم وجوب دفع ابتدایی نیست؛ اگرچه از خارج، وجوب دفع پس از

مطالبه فهمیده می‌شود.

۲. اخبار در جواز تولی مالک برای اخراج زکات، قابل شمارش نیست. و تخصیص آنها به

زمان مبسوط الید نبودن ائمه (علیهم السلام) اگرچه امکان‌پذیر است، خصوصاً به قرینه برخی اخبار نظیر

حدیث (۳۲)، الا اینکه این ادعا محتاج دلیل است. و مجرد ادعا، موجب تخصیص نمی‌شود؛ علاوه

بر اینکه اکثر این اخبار، آمادگی (شایستگی) برای تخصیص را ندارد.

شیخ انصاری ادای زکات در زمان غیبت به فقیه را در صورت طلب ایشان و به مقتضای ادله

نیابت عامه، واجب می‌داند؛ زیرا:

۱. رد بر فقیه، رد بر خداوند متعال است؛ همچنانکه در مقبوله عمر بن حنظله آمده

است (ح ۱۷).

۲. قول امام (علیه السلام) در توقیع، در خصوص رجوع به روایت حدیث در حوادث واقعه (ح ۱۸).

و اما در پاسخ این سؤال که اگر امام، یا نایب خاص یا عام ایشان طلب دفع زکات کردند و

خود فرد آن را انجام داد، آیا مجزی است یا نیست؟ شیخ انصاری می‌گوید: دو قبول است. قول

صحیح آن است که طبق نظر شیخ، ابن حمزه، محقق، علامه و شهیدین مجزی نیست.

صاحب عروة و مستمسک، رأی خود را در خصوص توزیع زکات، این گونه مطرح می‌کنند:

افضل بلکه احوط، آن است که زکات را به فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت تحویل داد،

خصوصاً اگر طلب کرد؛ چرا که وی به مواقع زکات، آگاهتر است. لکن اقوی، عدم وجوب تحویل

به فقیه است. بنابراین، مالک می‌تواند شخصاً یا از طریق تعیین نایب و وکیل، آن را در میان

مستحقان توزیع کند. اگر فقیه از روی ایجاب طلب کرد، دفع زکات به ایشان از حیث تکلیف شرعی واجب است. نظر صاحب وسیله و تحریر نیز مشابه همین نظر است. حسینعلی منتظری در ولایت فقیه، بر این نظر است که با توجه به شواهد و قراینی که در خصوص زکات در قرآن و روایات وجود دارد، به نظر می‌رسد که بایستی در اختیار امام باشد. ذکر: «عاملین علیها» و «مؤلفه قلوبهم» در شمار مصارف آن، نشان می‌دهد که نوعی درآمد و مالیات اسلامی است که در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌گیرد. و این، حاکم اسلامی است که دریافت و مصرف آن را متصدی می‌شود.

۵- نظریات فقهای اهل سنت

در نزد حنفیه ولایت اموال ظاهری با امام است، نه با ملاک؛ به دلیل:

۱. آیه (۱)

۲. ابوبکر از صاحبان اموال زکات مطالبه کرد، و برای آن جنگید (ح ۲۵).

۳. آنچه قبض آن به حکم ولایت برای امام ثابت است، دفع به مولی علیه جایز نیست؛ همان گونه که در خصوص ولی یتیم، این مسئله وجود دارد. (ابن قدامه، ج ۲، ص ۶۴۳).
اما در خصوص اموال باطنی، زکات به صاحبان اموال تفویض شده است. البته، ولایت این اموال نیز تا زمان عثمان، از سوی امام صورت می‌گرفت و در اصل متعلق به وی بود. اما در زمان عثمان به دلیل افزایش اموال، وی مصلحت را در این دید که به صاحبان اموال محول شود. و در این کار، صحابه با وی موافقت کردند. پس، صاحبان اموال همانند وکلای امام به حساب آمدند؛ اگر چه این توکیل، موجب بطلان حق امام در اخذ زکات نشد. و لذا، گفته‌اند که اگر سلطان بدانند که اهل سرزمینی زکات اموال باطنی را ادا نمی‌کنند، پس امام مطالبه زکات می‌نماید (ج ۲، ص ۵).

مالکیه بر این نظرند که دفع زکات اموال ظاهری و باطنی به امام عدل در اخذ و صرف آن، واجب است. اگرچه در غیر این دو، جائز باشد. پس، اگر امام عدل زکات را طلب کرد و مالک ادعای اخراج آن را نمود، تصدیق نمی‌شود. البته، این یکی از دو قول مالکیه است و دلیل آن آیه (۱) می‌باشد (موسوعة فقهیه کویت).

قرطبی می‌گوید (قرطبی، ج ۸، ص ۱۷۷):

«اگر امام در دریافت و مصرف زکات به عدالت رفتار می‌کند، برای مالک جایز نیست

که خود متولی مصرف زکات باشد.»

شافعیه بر این رأی هستند که مالک می‌تواند در اموال باطنی، خودش زکات را توزیع کند اما در خصوص اموال ظاهری، پس در جواز تفریق آنها از سوی خود مالک، دو قول است. قول جدید شافعیه، جواز و قول قدیم آنان، عدم جواز است؛ بلکه واجب است به امام اگر عادل باشد، بدهد. براساس این قول، بر امام واجب است که سَعَات را برای دریافت صدقات اعزام کند، زیرا:

۱. حضرت رسول (ﷺ) و خلفای بعد از ایشان، چنین می‌کردند.

۲. در میان مردم کسانی هستند که نصاب پرداخت زکات دارند، ولی نمی‌دانند چه چیز بر

آنان واجب است و برخی نیز بخل می‌ورزند.

اما در صورت طلب امام، پس در خصوص اموال ظاهری، واجب است که زکات به وی تسلیم شود. و در این، خلاقی وجود ندارد. پس در صورت امتناع، امام با آنان پیکار خواهد کرد؛ حتی اگر ادعای اخراج زکات را کنند. ولی اگر امام طلب نکرد و ساعی مراجعه نمود، پس مالک پرداخت زکات را مادامی که امید آمدن ساعی می‌رود، به تأخیر می‌اندازد. پس وقتی مایوس شد، خود می‌تواند تفریق کند.

درباره اموال باطنی، **ماوردی** می‌گوید (ماوردی، ۱۴۰۶ق):

«صاحبان اموال نسبت به والیان، در صرف زکات احق هستند؛ مگر آنکه صاحبان این اموال از روی اطاعت، زکات را به وی بپردازند. پس در این صورت، از آنان قبول می‌کند و در توزیع این اموال با آنان مساعدت می‌نماید. نظر ولی، مخصوص به زکات اموال ظاهری است. صاحبان این اموال امر می‌شوند که اموال زکوی را به وی بدهند اگر طلب کرد و اگر طلب نکرد، دفع این اموال به وی جایز است.»

در نزد **حنابله**، پرداخت زکات به امام، چه در اموال ظاهری و چه باطنی، واجب نیست.

پس، جایز است که خود مالک به مستحقان بدهد، به دلیل:

۱. قیاس اموال ظاهری به اموال باطنی

۲. اگر خود برساند، در این کار ایصال حق به مستحق جائز التصرف شده است. پس، مجزی

می‌باشد؛ مثل اینکه خودش بدهی را به طور مستقیم به طلبکار بدهد. و دریافت زکات از سوی

امام، فقط به حکم نیابت از مستحق زکات است. پس اگر خودش زکات را به مستحقان داد، جایز است؛ چرا که مستحقان رشیدند (موسومه فقهیه کویت).

ابن قدامه در معنی، بر این باور است که تفریق زکات از سوی مالک، مستحب است؛ زیرا:

۱. رسانیدن حق، به مستحق آن است. پس، از خطر خیانت امام یا کارگزاران سالم می‌ماند (ابن قدامه، ج ۲، ص ۶۴۳).

۲. این کار، به طور مستقیم گشایش برای نیازمندان ایجاد می‌کند. و در این کار، اجر بیشتری برای وی وجود دارد؛ چرا که ابتدا از نزدیکان و همسایگان شروع می‌کند، و سپس به سراغ دیگران می‌رود. اما اگر به خودش اطمینان نداشته باشد یا بخل ممکن است مانع پرداخت وی شود، پس در این صورت افضل پرداخت زکات به ساعی است (موسوعة فقهیه کویت).

زبدیه بر این باورند که ولایت زکات، مربوط به امام است. برای صاحب مال با وجود امام عادل، در اموال ظاهری و باطنی ولایتی نیست. البته، این در صورتی است که امام مطالبه کند. دلایل ارائه شده از سوی آنان، به شرح ذیل است:

۱. آیه (۱)

۲. حدیث: «تؤخذ من أغنيائهم» و مانند آن

۳. اعزام سعات از سوی حضرت رسول (ﷺ)

۴. فعل خلفاء

پس با ثبوت امر زکات برای امام اگر کسی مالش را به غیر امام داد پس از آنکه طلب از سوی او صورت گرفت، فعل او مجزی نیست و بایستی اعاده کند؛ حتی اگر در حال اخراج، جاهل باشد باینکه امر زکات مربوط به امام است یا جاهل باشد نسبت به اینکه امام طلب کرده است، زیرا جاهل فرد نسبت به واجب، نمی‌تواند عذری در اخلال نسبت به آن واجب باشد. البته، در صورت فقدان امام، صاحب مال می‌تواند خودش زکات را بین مستحقان آن توزیع کند. (ابن‌مفتاح، ۱۳۳۲ ق، ج ۱، ص ۵۲۷).

شعبی، اُبورزین و اوزاعی هم بر این رأیند که زکات به امام دفع شود، چرا که:

۱. ایشان به مصارف آن آگاهتر است.

۲. دفع زکات به ایشان، موجب برائت ذمه فرد به صورت ظاهری و باطنی می‌شود. و دفع آن به فقیر، موجب برائت ذمه باطنی مکلف نمی‌گردد؛ چرا که احتمال می‌رود وی مستحق زکات نباشد.

۳. با این عمل، از خلاف خارج می‌شود و تهمت از وی زایل می‌گردد.
۴. عمل اصحاب؛ چنانکه ابن عمر زکات مالش را به عاملان اعزامی از سوی ابن‌زبیر می‌پرداخت.

۵. روایت ابی‌صالح (ح ۲۴) (ابن‌قدامه، ج ۲، ص ۶۴۲)

فخر رازی در تفسیر آیه صدقات (۲) می‌گوید: «این آیه، دلالت بر این دارد که متولی دریافت و توزیع زکات، همانا امام و منصوبان ایشانند. و دلیل ما بر این مدعا عبارت است از:
۱. خداوند متعال برای عاملان سهمی در زکات قرار داده است. و این، دلالت دارد که برای ادای زکوات، نیازمند عامل هستیم. و عامل کسی است که امام برای اخذ زکوات تعیین می‌کند. پس، این نص دلالت بر آن دارد که امام کسی است که این زکوات را دریافت می‌کند.
۲. آیه (۱)؛ پس این قول که مالک جایز است که زکات مالش را در خصوص اموال باطنی خود خارج کند، به واسطه دلیل دیگری ثابت می‌شود. و شاید بتوان با استفاده از آیه (۶)، آن را اثبات نمود؛ چرا که اگر این زکات حقی برای سائل و محروم باشد، دفع آن به این اصناف مجاز خواهد بود (رازی، ۱۳۳۸ ق، ج ۱۶، ص ۱۱۴).

کمال‌الدین بن همام، محقق حنفی، بر این نظر است که ظاهر آیه (۱)، موجب حق گرفتن زکات برای امام به طور مطلق، در اموال ظاهری و باطنی، می‌شود. و بر این اساس، حضرت رسول (ﷺ) و دو خلیفه بعد از ایشان عمل می‌کردند. پس، به هنگامی که عثمان به ولایت رسید و تغییر مردم ظاهر شد و نخواست که کارگزاران زکات اموال پنهان مردم را تفتیش کنند، پس دفع زکات را نیابتاً از جانب خود به صاحبان اموال تفویض کرد. و صحابه نیز با وی مخالفت نکردند. و این امر، موجب ساقط شدن طلب امام نمی‌شود. و لذا اگر بداند که مردم سرزمینی زکات مالشان را نمی‌دهند، از آنان مطالبه خواهد کرد (ابن‌همام، ج ۱، ص ۴۸۷).

یوسف قرضاوی در *فقه الزکاة* خود، ضمن بیان این نکته که زکات حقی است که از جانب خداوند مقرر شده (... فریضة من الله)، لکن به افراد موکول نشده، بلکه ولایت آن بر عهده امام و دستگاه اداری منظمی است، که مسئولیت جمع‌آوری، حفظ و توزیع آن را انجام می‌دهد. سپس، وی با استفاده از قرآن، سنت نبوی، سنت عملی پیامبر (ﷺ) و خلفاء، فتاوی صحابه و نیز آرای برخی از فقهای معاصر از اهل سنت، به استدلال برای ادعای خود می‌پردازد. با توجه به

اهمیت مطالب ایشان از نظر اقتصاددانان مسلمان اهل سنت، در ذیل به طور اجمال، به مستندات وی می‌پردازیم:

الف: قرآن

۱. ذکر اصناف، «عاملین علیها» به عنوان کارگزاران دولت در امر زکات در آیه صدقات (آیه ۲)
۲. آیه (۱): با توجه به رأی جمهور مسلمانان مبنی بر اینکه مراد از «صدقه» در این آیه، همانا زکات است. و اینکه خطاب در این آیه، متوجه حضرت رسول (ﷺ) و کل افرادی است که پس از آن حضرت، تصدی امر مسلمانان را برعهده می‌گیرند.

ب: احادیث نبوی

۱. حدیث ابن عباس (ح ۲۸) شاهد ما در این حدیث، جمله: «تؤخذ من اغنیاءهم فترد علی فقراءهم» است، که اشاره بدین مطلب دارد که شأن زکات، آن است که شخصی (نهادهی) آن را اخذ و سپس توزیع کند؛ نه آنکه به اختیار فرد مشمول زکات گذارده شود.
- حافظ بن حجر** با استدلال به این حدیث، بر این نظر است که همانا امام است که از سوی خودش یا نایبش، متولی دریافت و توزیع زکات می‌شود. پس، اگر کسی از ادای زکات امتناع کرد، بزور از او گرفته می‌شود (عسقلانی، ۱۳۱۹ ق، ج ۳، ص ۲۳). این مطلب را شوکانی نیز در *نیل الاوطار* بیان کرده است (شوکانی، ج ۴، ص ۱۲۴).
۲. احادیث زیادی در خصوص کارگزاران زکات وارد شده است؛ از جمله احادیث (۲۹، ۳۰ و ۳۱).
۳. احادیث (۱۸ و ۱۹)

ج: سنت عملی حضرت رسول (ﷺ) و خلفاء

- حافظ ابن حجر در *تلخیص* بیان کرده است که حضرت رسول (ﷺ) و خلفای بعد از ایشان، «سعات» را برای گرفتن زکات اعزام می‌کردند.
۱. در صحیحین از ابوهریره آمده است که عمر برای دریافت صدقه، اعزام شد.
 ۲. از ابو داود نقل شده که حضرت رسول (ﷺ)، ابومسعود را به عنوان ساعی فرستادند.
 ۳. در مسند احمد آمده است که حضرت رسول (ﷺ)، ابوجهیم بن حذیفه را به عنوان متصدق فرستادند.
 ۴. بیهقی از شافعی روایت کرد که ابوبکر و عمر، افرادی را برای صدقات اعزام می‌کردند.

۵. ابن مسعود می‌گوید که حضرت رسول (ﷺ) به کارگزاران زکات امر کردند: «أَنْ يَأْخُذُوا الْعَفْوَ مِنْهُمْ وَ يَتَوَقَّوْا كِرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ» (ابن‌سعد، ج ۲، ص ۱۶۰).

۶. ابن حزم در *جوامع‌السیر* می‌گوید: کاتب حضرت رسول (ﷺ) در خصوص صدقات، زبیر بن عوام بود. و در صورت غیاب یا عذر وی، جهم بن صلت و حذیفه بن یمان این کار را انجام می‌دادند (کتانی، ۱۳۴۶ ق، ص ۳۹۸).

د: فتاوی صحابه

۱. حدیث (۲۴)، کلام سعد، ابوهیره، ابن‌عمر و ابوسعید خدری

۲. حدیث (۲۶): کلام ابن‌عمر

ه: آرای مذاهب اربعه

وی ضمن بیان آنها، بر این باور است که با وجود اختلافاتی که در این آرا وجود دارد، لکن در دو مسئله اتفاق نظر است:

۱. مطالبه زکات از رعیت، چه اموال ظاهری و چه باطنی، حق امام است.

۲. اگر امام یا ولی امر در امر زکات اهمال کردند و مطالبه نمودند، زکات از مکلفان مشمول

آن ساقط نیست و بر آنان است که خود به مستحقان برسانند.

و: آرای برخی محققان معاصر

عبدالواهب خلاف، عبدالرحمن حسن و محمد ابوزهره در پاسخ به این سؤال که: در

عصر کنونی چه کسی متولی امر زکات است؟ این‌گونه نظر داده‌اند: در این دوران تولی امر زکات برای ولی امر، در اموال ظاهری و باطنی، به دو دلیل متعین است.

۱. مردم ادای زکات در کل اموال، اعم از ظاهری و باطنی، را ترک کرده‌اند. پس به آن حق

وکالتی که امام عثمان بن عفان و افراد پس از وی از امرا و ولات به آنان در امر زکات داده‌اند،

عمل نکرده‌اند. فقها بیان داشته‌اند که اگر ولی امر بدانند که اهل سرزمینی زکات خود را

نمی‌دهند، از آنان بزور دریافت خواهد کرد. و در این، فرقی بین مال باطنی و ظاهری وجود

ندارد. پس، بدین ترتیب وکالت زایل شده، و واجب است که به اصل برگردیم و طبق نظر فقها

عمل کنیم.

۲. امروزه، اموال تقریباً همگی به صورت اموال ظاهری درآمد است؛ چرا که کالاهای تجاری

و بنگاههای تولیدکننده آنها، هر ساله با استفاده از آمار قابل احصا هستند و هر تاجری می‌تواند

اموال سالانه خود و سود زیان آن را حساب کند. و اما در مورد نقود باید گفت که اغلب آنها تحویل بانکها داده می‌شود، و براحتی می‌توان میزان آن را محاسبه کرد.

و لذا، فقها با فرض قبول قرار عثمان، بیان کرده‌اند که در حال ظهور اموال باطنی، زکات آنها به وسیله کارگزاران امام دریافت می‌شود. و بدین سبب است که کار متصدیان گمرک (عاشرین)، مبتنی بر قرار عثمان است؛ چرا که در حقیقت اموال باطنی، به صورت ظاهری نمود پیدا کرده است (حسن، ابوزهره و خلاف، دوره سوم، بحث زکات).

ابوعبید در کتاب الاموال بین زکات طلا و نقره، و نیز بین زکات انعام و غلات فرق گذاشته است. وی می‌گوید: اما زکات انعام و حبوب و ثمار، پس جز به سلطان داده نمی‌شود. پس، اگر کسی که بر وی زکات واجب شده است آنها را به فقرا و مساکین داد، مجزی نیست. اما زکات طلا و نقره را اگر به امرا یا فقرا داد، از او مجزی است.

در نهایت، قرضای حکومت اسلامی را؛ حکومتی که ملتزم به اسلام به عنوان اساس برای حکمرانی و نیز قانون اساسی خود و روشی برای جمیع امور: اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی می‌باشد، متصدی دریافت و توزیع زکات در اموال ظاهری و باطنی می‌داند. اما اخذ زکات را برای حکومت اسلامی که براساس اسلام نباشد، جایز نمی‌داند.

۶. نتیجه

با استفاده از آیات، روایات و آرای فقها در خصوص تولی امر زکات، نکات زیر قابل استنتاج است:

۱. در آیه (۱) اخذ زکوات بر پیامبر (ﷺ)، به عنوان امام المسلمین واجب شده است. ایشان نیز بنا بر گواهی تاریخ، به اعزام سعات و دریافت زکات اقدام کردند. پس از ایشان نیز در میان خلفا، این عمل ادامه یافت. لذا، این استدلال را که وجوب اخذ، مستلزم وجوب دفع می‌باشد، نمی‌توان به سادگی رد کرد.

۲. احادیث ابوعلی بن راشد، ایوب بن نوح و محمد بن اسماعیل (ح ۱، ۲ و ۳) اگرچه در خصوص زکات فطره است، لکن با توجه به آنکه زکات فطره نیز قسمتی از زکات می‌باشد و فقها در تولی آن و نیز زکات اموال قائل به تفکیک نیستند، لذا این سه حدیث نیز می‌تواند در تأیید این فرضیه که «متولی امر زکات امام عادل می‌باشد»، مؤثر باشد. البته، از آنجا که پس از امیرالمؤمنین (ع) حکومت در اختیار ائمه (علیهم السلام) نبوده است، لذا ملاحظه می‌کنیم که در احادیثی نظیر (۲، ۶ و ۱۱) اجازه مصرف زکات را به شیعیان می‌دهند.

۳. در عصر غیبت کبری، با توجه به مقام نیابتی که برای فقهای جامع‌الشرایط از سوی ائمه (علیهم السلام) در نظر گرفته شده (احادیث عمر بن حنظله و اسحاق بن یعقوب: ۱۷ و ۱۸)، به نظر می‌رسد که در صورت تشکیل حکومت اسلامی و تولی آن از سوی فقهای مذکور، تولی امر زکات با آنان باشد؛ زیرا طبق مضمون روایت، آنان نسبت به مواضع زکات آگاه‌ترند. همین‌طور با توجه به احادیث (۱۵ و ۱۶) بویژه (ح ۱۶) که صریح در مدعای ماست.

۴. با توجه به مصارف زکات، که از آن جمله: «مؤلفه فلوهم» و «عاملین علیها» می‌باشند، کاملاً روشن است که توزیع زکات در این اصناف، جز از سوی امام المسلمین مقدور نخواهد بود. ۵. از جمله اصناف مصارف زکات، «فی سبیل الله» است. بدیهی است که تعیین مصادیق آن، جز به وسیله حکومت اسلامی میسر نیست؛ چرا که مصادیق آن با توجه به شرایط، از جمله: زمان و نیز اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی جهان اسلام، تعیین می‌شود.

۶. اگر تولی حکومت اسلامی با حکام جور باشد، دفع زکات بدانها بنا به ادعای علامه در تذکره، در نزد کل علمای شیعه جایز نیست. دلایل علامه عبارتند از:

الف: انتقای ولایت و استحقاق آنان در خصوص زکوات، پس دلیل تجویز دفع زکات به آنان وجود ندارد.

ب: آیه (۴)، جابر ظالم است و دفع زکات به وی، رکون به او است. پس، تکلیف در عهده شخص باقی می‌ماند. البته در اهل سنت، شافعی بنابر قولی بر این نظر است که دفع زکات به ولات جور، جایز است؛ چه در تقسیم زکوات عدالت پیشه کند یا نکند؛ چه قهراً بگیرد یا اختیاراً به وی داده شود. احمد و ابو ثور هم بر این رأی هستند. دلایل آنها عبارتند از:

۱. روایت نبوی (ح ۳۵)

۲. روایت ابوصالح در خصوص فعل صحابه (ح ۲۴)

۳. روایت وائل بن حجر (ح ۳۶)

۴. حدیث (۲۶)

البته در میان اهل سنت، در این مسئله اختلاف است. گروهی به طور مطلق ادای زکات به حکام جور را منع کرده‌اند؛ از جمله، زبیدیه و نیز قولی از شافعی، به دلیل آیه (۶).

برخی نیز قائل به تفصیل شده‌اند. رشید رضا در این باره می‌گوید (رشید رضا، ج ۱۰، ص

«امام یا سلطان اگر جائز باشد، صدقات را در مصارف شرعی خود مصرف نمی‌کند. پس، افضل آن است که در صورت غیر طلب امام یا عامل وی، مکلف خودش زکات را توزیع کند. لکن در صورت طلب، به امام و عامل بدهد.»

قرضاوی قائل به منع به طور مطلق است، مگر آنکه حاکم مسلمان باشد.

با توجه به آیه (۶)، حدیث (۱۴)، آرای فقهای شیعه و نیز سلوک ائمه (علیهم السلام) - از جمله احادیث (۱۹ و ۲۰) - به نظر می‌رسد که دفع زکات به حکام جور جایز نیست و در صورت اکراه، بایستی به حداقل اکتفا کرد.



کتابنامه:

١. ابن زهرة، الفنيه في الجوامع الفقيهية، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ ق
٢. ابن سعد، طبقات
٣. ابن قدامة، المغنى، القاهرة
٤. ابن مفتاح، عبدالله، شرح الازهار، مصر: مطبعة شركة التمدن، ١٣٣٢ ق
٥. ابن همام، كمال الدين، فتح القدير
٦. ابو عبيد، قاسم بن سلام، الاموال
٧. الاصفهاني، ابوالحسن، وسيلة النجاة، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ١٣٩٧ ق
٨. الانصارى، مرتضى، كتاب الزكاة، قم: نشر الباقرى، ١٤١٥ ق
٩. التميمى المغربى، القاضى ابو حنيفه نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذكر الحلال و المحرام و القضايا و الاحكام، بيروت: دارالاضواء، ١٤١٦ ق
١٠. حرعاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، طهران: مكتبة الاسلامية، ١٣٨٧ ق
١١. الحكيم، محسن الطباطبائى، مستمسك العروة الوثقى، قم: مكتبة آية الله مرعشى النجفى، ١٤٩٢ ق
١٢. حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، تذكرة الفقهاء. المكتبة المرتضوية لاحياء آثار الجعفرية
١٣. همو، القواعد
١٤. همو، مختلف الشيعة في احكام الشريعة، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٥ ق
١٥. رازى، فخرالدين، التفسير الكبير، المطبعة المصرية، ١٣٣٨ ق
١٦. شوكانى، نيل الاوطار: شرح منتقى الاخبار من احاديث سيد الاخبار
١٧. الطوسى، ابو جعفر محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام في شرح المتعة (الف)، طهران: مكتبة الصدوق، ١٤١٧ ق
١٨. همو، الخلاف (الف)، شركة دارالمعارف الاسلامية

١٩. همو، المبسوط في فقه الامامية، طهران: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٧ ق
٢٠. همو، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى (ب)، طهران: مكتبة الصدوق، ١٤١٧ ق
٢١. عاملی مکی، زين الدين، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية
٢٢. همو، مسالك الافهام
٢٣. حسن، عبدالرحمن؛ ابو زهره، عمرو محمد خلاف، عبدالرحمان، حلقة الدراسات الاجتماعية
لجامعة الدول العربية، الدورة الثالثة
٢٤. العسقلاني، حافظ احمد بن حجر، فتح الباري: شرح صحيح البخاري، المطبعة الخيرية، ١٣٩١ ق
٢٥. علم الهدى، السيد المرتضى، الانتصار، النجف الاشرف: المطبعة الحيدرية، ١٣٩١ ق
٢٦. قاضي، ابويوسف محمد بن ابراهيم، كتاب الخراج، بيروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر، ١٣٩٩ ق
٢٧. القرضاوى، يوسف، فقه الزكاة، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ ق
٢٨. القرطبي، تفسير القرآن
٢٩. كاشف الغطاء، جعفر، كشف الغطاء عن مبهمات شريعة الفراء، اصفهان: انتشارات مهدوى
٣٠. الكتاني الفاسي، عبدالحى، الترتيب الادارية، الرباط: المطبعة الاهلية، ١٣٤٤ ق
٣١. الماوردى، ابوالحسن على بن محمد بن حبيب البصرى البغدادي، الاحكام السلطانية، مكتب
الاعلام الاسلامى، ١٤٠٦ ق
٣٢. المحقق حلى، المختصر النافع، طهران: المكتبة الاسلامية، ١٤٠٢ ق
٣٣. المفيد، محمد بن محمد بن نعمان العكبرى البغدادي، المقنعة، طهران: مؤسسة النشر
الاسلامى، ١٤١٠ ق
٣٤. منتظرى، حسينعلى، ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، قم: دارالفكر، ١٤١١ ق
٣٥. النجفى، محمدحسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، طهران: دارالكتب الاسلامية،
١٤٩٢ ق
٣٦. النورى الطبرسى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل
البيت (عليهم السلام)، ١٤٠٧ ق